

یادبود

مقصد آخر: کهک

مهرداد فلّاح . نقاش

● مقصد آخر، آرامستان عربشاهی (سعدالحکما) در روستای کهک قم بود. مسعود عربشاهی در آخرین روز تابستان ۹۸ به خانه ابدی بدرقه شد و به‌این‌ترتیب، هنر ایران با یکی از دردانه‌های خود وداع کرد. از قم به طرف کاشان در حاشیه کویر، جاده‌ای قرار دارد که به طرف سلسله‌کوه «تخته بلندگ» می‌رود. از آنجا در مسیری طولانی با عبور از روستاهای سلم، خوراآباد، سبرو و رجان، به باغ‌های کهک در دامنه کوه می‌رسید؛ روستایی با قدمت بسیار، تبعیدگاه ملاصدرا و خلوتگاه درویشان و مردان معتکفی که در زمان صفویه، شلوغی، تجارت و سیاست را در اصفهان تاب نیاورده و به آنجا کوچ کردند. مسعود عربشاهی اوقات زیادی از زندگی خود را در کودکی و نوجوانی در این منطقه سپری کرد. پدربزرگش در کهک زندگی می‌کرد. طبیب بود و نزد مردم ده احترام بسیار داشت. عربشاهی غروب ۳۱ شهریور ۹۸ در این روستا برای ابد آرامید؛ درست یک‌سال‌واندی پس از رفتن صادق تبریزی، کسانی که تاریخ هنر مدرن ایران را دنبال کرده‌اند، حتما از دوستی دیرینه استاد تبریزی و مرحوم عربشاهی مطلع هستند. قطار زندگی مسعود عربشاهی و صادق تبریزی در سال ۱۳۳۵ در هنرستان هنرهای زیبا تلاقی پیدا کرد. از همان زمان این‌دو کاملا به هم وصل بودند. در سال ۱۳۳۸ صادق تبریزی در اداره کل سفالگری کشور روی یکی از آثارش کار کرد و خط را به‌جای تمام اقلام مورد استفاده در نقاشی، به کار برد و نقاشیخط را ابداع کرد. در ۲۰۰ سالی که گذشت، دو سبک از این مملکت در هنر بصری به وجود آمد؛ یکی نقاشیخط و دیگری سقاخانه. عربشاهی، صادق تبریزی، روحبخش، قدربرز و ... میوه این جریان هستند. صادق تبریزی و مسعود عربشاهی بسیار موفق، بسیار دانا و یکی از ثروت‌های هنر نگارگری و مجسمه‌سازی و نقاشی و درکل، هنرهای تجسمی ایران بودند. از دوران کودکی و نوجوانی، تصویر مرد بلندقامتی در خاطرم مانده که به کاری متعلق به زنده‌یاد تبریزی، واقع در خیابان سمیه یا به منزل مرحوم تبریزی زیاد رفت‌وآمد می‌کرد. شاید به جرئت بتوانم بگویم آن دو بیشترین خاطرات مشترک را داشتند. امثال صادق تبریزی و مسعود عربشاهی به‌واقع نسل تکرارناشدنی عول‌های تاریخ نقاشی و مجسمه‌سازی مدرن ایران بودند که جای خالی آنها حالا‌حالا پر نخواهد شد.

روزنامه

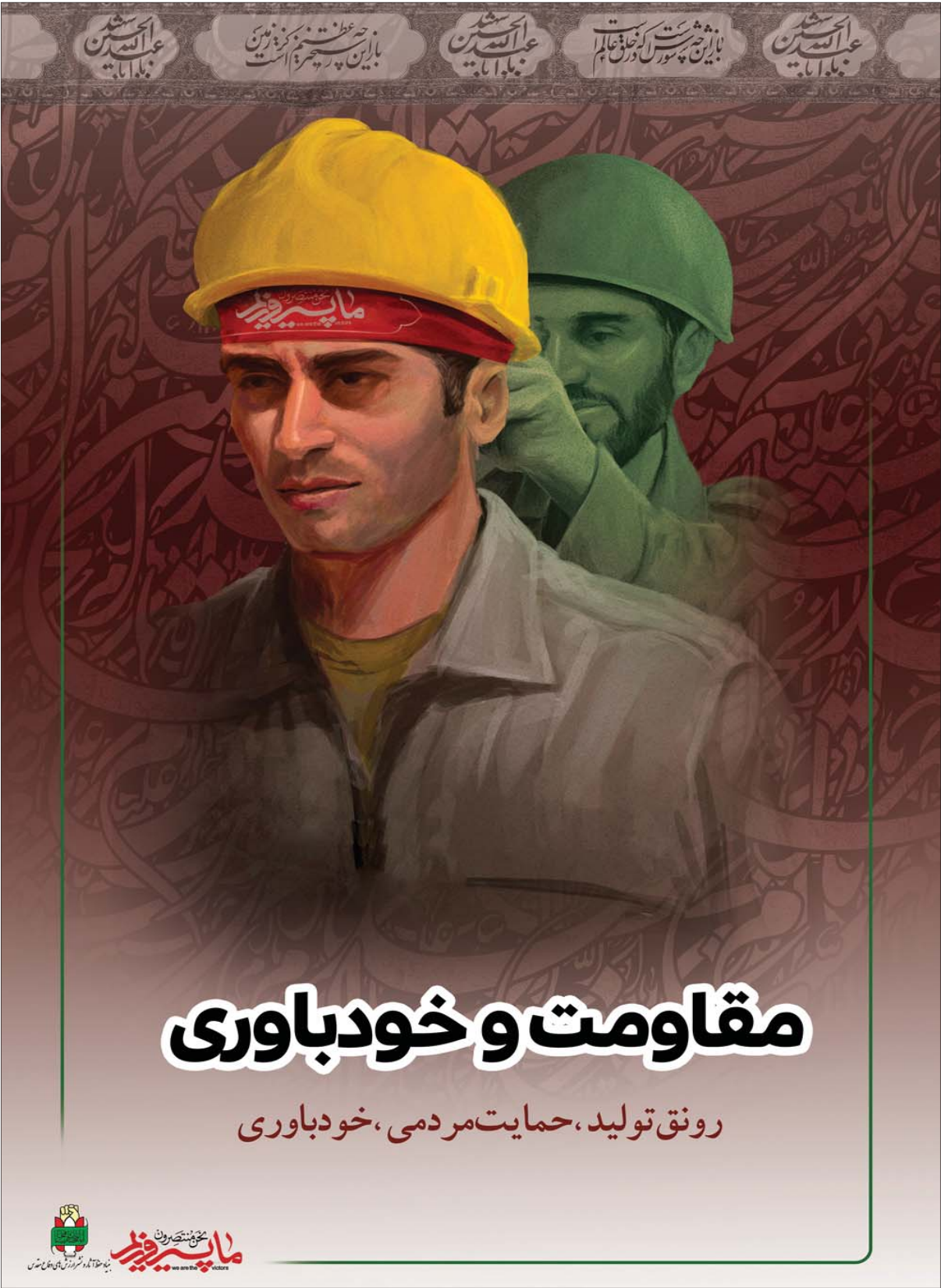
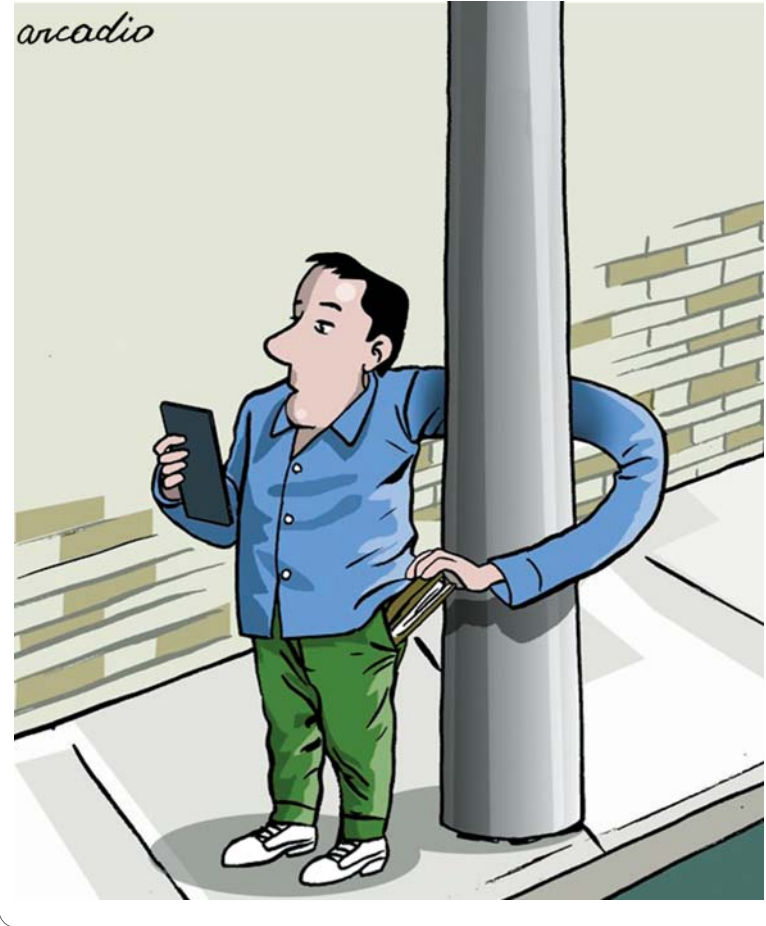
www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۲ مهر ۱۳۹۸ • ۲۴ محرم ۱۴۴۱ • ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۲۲ • ۱۶ صفحه• ۶۴ صفحه‌ویژن‌نامه • اذان ظهر تهران ۱۱:۵۶ • اذان مغرب ۱۸:۱۷ • اذان صبح‌فردا ۴:۲۰ • طلوع آفتاب ۵:۵۴

روزنفرها

کارتون خواب

آرکادیو اسکیوال



مقاومت و خودباوری

رونق تولید، حمایت مردمی، خودباوری



پایه داده: مرکز پژوهش‌های مجلس

مایه‌پرویز
www.mayeh-proviz.com

تحلیل

زمانی برای ایران بدون مرز



▲ **ناهید خداکرمی**
▲ **عضو شورای اسلامی شهر تهران**

دولت کنونی آمریکا به احتمال زیاد بر اساس استراتژی «دولت دیوانه» یا «غیرقابل پیش‌بینی» ظاهراً برای حل مشکلاتی خاص روی کار آمده است تا بزرگ‌ترین مسئله آمریکا که تراز تجاری منفی در برابر چین است را به هر طریقی که شده حل‌وفصل کند. بدیهی است که با توجه به شرایط جهان، این استراتژی بخت زیادی برای موفقیت ندارد، ضمن اینکه اعتبار دولت آمریکا را آسیب‌پذیر و دچار خدشه می‌کند. اصولاً اعتبار یک دولت و ملت بر مبنای کسب اعتبار بر اساس عملکرد مسئولانه و متعهدانه در یک بازه زمانی است. تجربه نشان داده است که هر سازمان، حکومت و دولتی که بخواهد رویکرد خود را بر مبنای تصمیمات غیرقابل پیش‌بینی ترسیم‌کند، حتی اگر منجر به پیروزی در کوتاه‌مدت شود، قطعاً در میان‌مدت و بلندمدت منجر به بی‌اعتباری و ضرر و زیان‌های بزرگ خواهد شد.

بخش زیادی از مشکلات اقتصاد جهان ناشی از انباشت بدهی‌های چشمگیر با نرخ بهره پایین است که در صورت کاهش آهنگ رشد اقتصاد جهانی یا تقابل بیش از پیش چین و آمریکا، ممکن است منجر به ظهور بحرانی جهانی و بروز یک چرخه رکود و سپس تورم افسارگسیخته شود. یعنی در ابتدا سطح قیمت‌های جهانی کالاهای اساسی بر اثر رکود و بحران بدهی کاهش یابد و سپس با مداخله بانک‌های مرکزی، ارزش پول‌های بین‌المللی دچار کاهش شدید شود. این اتفاق برخلاف اکثر کشورهای جهان که دچار خسران و ضرر و زیان خواهند شد، می‌تواند به نفع ایران خاتمه یابد. زیرا ما سال‌های طولانی است که از ابقای نقش در بازارهای مالی جهان به‌دور بوده‌ایم و وابستگی یا موقعیت مالی بزرگی با مؤسسات مالی جهان نداریم.

واقعیت این است که کشور ما سال‌هاست با مشکلات ناشی از بازی قدرت‌های جهانی به بهانه مژمن برنامه هسته‌ای، دست و پنجه نرم می‌کند. زیرا در بلندمدت ظهور قدرت و رشد مستقل کشور ایران در منطقه از سوی قدرت‌های جهانی قابل قبول نیست، به همین دلیل بر اساس بازی‌های پیچیده سیاسی به هر شیوه‌ای سعی در ایجاد اختلال در این رشد دارند. برهم‌زدن برجام یکی از همان شیوه‌هایی بود که به منظور کندشدن آهنگ رشد اقتصادی ایران از سوی ترامپ صورت گرفت تا امروز مجدداً بحث گفت‌وگو یا عدم گفت‌وگو با آمریکا مطرح شود. به همین دلیل است که رهبر انقلاب به‌درستی از زیان‌باربودن این گفت‌وگوها و احتمال بالای انجام «عملیات فریب» توسط دولت آمریکا سخن گفته‌اند، زیرا لزومی به انعطاف و گفت‌وگوی ایران با آمریکا آن هم بدون پیش‌شرط احساس نمی‌شود.

در آستانه سفر رئیس‌جمهور به نیویورک برای شرکت در نشست سالانه سازمان ملل، باید این نکته را در نظر داشت که مذاکره و گفت‌وگو با ترامپ در شرایط کنونی بحث هزینه و فایده برای ملت ایران است و در این راستا باید بازی هوشمندانه و

روزها

مرگ سرخ آنها، مرگ تدریجی ما



▲ **صادق صدقگو**
▲ **دکترای مدیریت رسانه**

در سطر به‌سطر نامه‌های پدرم از جبهه، «عشق» موج می‌زند و چاشنی پایانی همه آنها این است: «صادق را ببوسید». این برای من یعنی: پدرم و بقیه هم‌زمانش مردان آسمانی نبودند؛ انسان‌هایی زمینی بودند که مثل بقیه زندگی و لذت‌هایش را دوست داشتند. به خانواده عشق می‌ورزیدند، به حضور در کنار همسرانشان نیاز عاطفی شدید داشتند و دلشان برای فرزندانشان می‌تپید.

اما «تربون»‌ها روایت دیگری دارند و از واژه‌های شهید و شهادت دو تفسیر و تعبیر را در ذهن جامعه شکل داده‌اند؛ اولی مفهومی است غریب و مفهوم دیگر، قریب و آشناست. یک مفهوم همانی است که در جان مردم متجلی است؛ معنایی بالاتر از عشق که می‌توان آن را حتی در دل همین شهروندانی که ظاهرشان با الگوهای عرفی و رسمی هم‌خوانی ندارد و گاهی به بی‌هویتی محکوم‌شان می‌کنیم، بیابیم. آنها به «فضیلت مجاهدت» باور دارند و واژه شهادت برایشان مفهومی قریب و آشناست.

اما معنای دیگر از جنس نام و نان است که واژه‌ای غریب و بیگانه است؛ تعبیری که با سوءاستفاده و ریا تفسیر شده است. رفتارهایی که نه‌تنها جای ارزش و ضدارزش را عوض کرده که بر نوع برخورد و انتظارات مردم یا حتی نگاه جامعه به ایثار و مجاهدت اثرگذار بوده است. تزویر برخی کاسبان و دلالان میدان عشق، گاهی چنان فضا را آلوده کرده است که گاهی عده‌ای با شنیدن واژگان مقدس، حالت تدافعی به خود

۱- اشاره به پیام امام خمینی (ره) به مناسبت قبول قطع‌نامه ۵۹۸ - صحیفه نور، جلد ۲۱- صفحه ۹۳

۲- مریم نظریان

روایت

مادرانه‌های جنگ!



▲ **فخر السادات محتشمی‌پور**

۳۰ شهریور ۱۳۶۱

درد زایمان از سحرگاه شروع شده بود و من دلم نمی‌آمد پسر و مادر عزیزم را بدخواب کنم. باید تحمل می‌کردم اما شدتش برایم هراسناک بود. پس راهی بیمارستان سجاد شدیم و منتظر تولد اولین جگرگوشه که مقدر بود در روز عرفه به دنیا بیاید تا نامش بامسما باشد. شلوغی بخش زایمان حیرت‌آور بود. دو سال از آغاز جنگ تحمیلی می‌گذشت و عارفه ما حوالی ظهر روز قبل از دومین سالروز حمله مهاجمان از کشور همسایه به خاک پاک وطن عزیز به دنیا آمد. پدرش در یک مأموریت اداری در ایام مناسک حج به عربستان رفته بود و من روزهای آخر را در هراس از لحظات ناشناخته‌ای که بی‌تردید حضور او را برای همراهی و دلگرمی لازم داشت، سپری کردم. مادر مشغول دعاخواندن بود و مثل همیشه همه کم و کسری‌ها را یک‌تنه جبران می‌کرد و من طعم شیرین مادرشدن را برای اولین بار چشیدم و تجربه‌ای منحصربه‌فرد را همان‌جا در اتاق زایمان بیمارستان سجاد در میدان فاطمی داشتم. هر چند ساعت‌ها پس از زایمان با حالی زار روی برنکاردر کنار راهرو بخش منتظر خالی‌شدن تخت ماندم تا بتوانم دردانام را در آغوش بگیرم.

در آن سال‌های آغازین جنگ، کشورمان بیشترین تعداد مالید را داشت انگار این نوزادان نحیف و ناتوان قرار بود به‌زودی بالغ و توانمند شوند و اسلحه بر دوش به دفاع از مرزهای وطن بپردازند.

۳۱ شهریور ۱۳۵۹

صدای آژیر قرمز را برای اولین‌بار می‌شنیدم و اضطراب و نگرانی که از شنیدن آن در دلم افتاده بود، ناشی از اولین مواجهه با پدیده منحوس و نفرت‌انگیز جنگ بود؛ تجربه‌ای که هشت سال با لجاجت و سماجت تمام با ما ماند.

۱۷ساله بودم و خود را برای آغازین روز سال آخر دبیرستان آماده می‌کردم و سرود «هم‌شاگردی سلام» رد زان آن روزهایم بود:

«در دل دارم امید/ در سر دارم پیام/ هم‌شاگردی سلام/ هم‌شاگردی سلام/ آغاز سالن نو/ شادی و سرور ... / هم‌دوش و هم‌زبان/ حرکت به‌سوی نور ...»

رخ‌نمودن چهره منحوس جنگ سرودهایمان را هم تغییر داد و دفاع از خاک پاک میهن تغذغه شب و روزمان شد. آموزش کمک‌های اولیه و دفاع از خود را قبلاً دیده بودم و بلافاصله با اعلام بسیج عمومی برای تشکیل گروه مقاومت محلی اقدام کردم و مسئولیت گروه مقاومت محل خودمان را در خیابان ایران عهده‌دار شدم. تعدادی از هم‌محله‌ای‌ها و هم‌شاگردی‌ها گرد هم آمدیم تا در صورت ضرورت آمادگی لازم برای دفاع از محله‌مان را داشته باشیم. آن روزهای اول جنگ، دیدن اسلحه ۳ و کلاشینف بر دوش دختران عجیب به نظر می‌آمد؛ به‌ویژه اگر با پاس شب و نگهبانی در بام مسجد محل همراه می‌شد. اما به درازکشیدن جنگ خیلی چیزهای حیرت‌آور را برای مردم حتی در شهرهایی که رودرویی با دشمن را تجربه نکرده بودند، عادی کرد.

۶ بهمن ۱۳۵۹

۱۷ساله بودم و خود را برای به‌پایان‌بردن آخرین سال تحصیلی آماده می‌کردم که سرنوشت مرا به‌پای سفره عقد با مردی از مردان صالح روزگارمان نداشت. فضای غالب آن دوران فضای زندگی‌های دلاوران سرزمینمان و متأثر از شرایط جنگی بود که در کارت دعوت عروسی‌مان به مسجد الجواد جلوه‌گر است: «...! اگرچه لاله‌های شهیدان با گونه‌های تافته از عشق و عطر از هر سوی قد می‌کشند، ولی این دست‌های پاک شهیدپرو در هم‌گره می‌خورند تا پرچم آنان را بر دوش کشند و راه آنان را ادامه دهند. با تبریک عید سعید فطر و تبریک پیروزی‌های اخیر امت اسلامی و نیز پیروزی‌های غرورآفرین رزمندگان‌مان در جبهه‌های جنگ استقبال‌تان می‌کنیم».

۳۱ شهریور ۱۳۹۸

همیشه سالروز تولد فرزندم صدای آژیر گلوله و اطلاعیه‌های جنگی را در گوشم بازآفرینی می‌کند و خاطرات تلخ پریزیدن عزیزانی که با هزاران آرزو در دل خروارها خاک آریمیدند و ایثارگرانی که از قافله شهیدان جا ماندند و درد در دلشان جا خوش کرد و فرزندان کوچکی که هنوز شور زندگی را درک نکرده غمخوار مادران داغدیده خود شدند. و البته در همان سال‌های دفاع مقدس شاهد خلق زیبایی‌هایی بودیم که جمله تاریخی زینب کبری (س) را به یادمان می‌آورد که ما رأیت الا جمیلا! خدا را شکر که هیولای جنگ با حسن تدبیر رهبر فقید کشورمان راه خود را گرفت و رفت. اما تجربیات آن روزها برای همیشه تاریخ ایران، بلکه جهان می‌تواند عبرت‌آموز باشد، به‌شرط اینکه تاریخ هشت‌ساله دفاع مقدس به تمامی و به دور از تعصب، سانسور و حذف و نقص، ثبت و به‌کار گرفته شود. خاطرات یکایک ما که شاهد زنده آن دورانیم، چه در قالب گفتار و مصاحبه و تاریخ شفاهی و چه نوشتار، برگ‌هایی از کتاب تاریخ ایران است که باید برای آیندگان بماند و چه کسی است که نداند زنان در این دوره خالص از تاریخ ایران معاصر نیز با به پای مردان حضور داشتند، هر چند خوب دیده و شنیده نشدند.